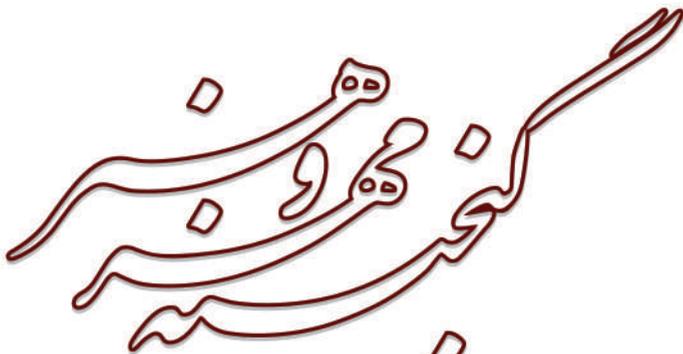




گنجه مهر و سوز

دکتر لیلیا نکویی



دکتر لیلا نکویی

- نام کتاب: گنجینه مهر و هنر Treasure of Art and Affection
- شعر: فریدون مشیری
- مولف: دکتر لیلا نکویی
- عکس‌ها: دکتر لیلا نکویی
- ترجمه آلمانی شعر: دکتر احمد مرندی
- ترجمه انگلیسی شعر: فرانک مشیری
- ترجمه فرانسه شعر: دکتر مهشید مشیری
- طراح گرافیک: علیرضا شهرباری
- صفحه آرا: همایون عقیلی
- مدیریت اجرا: شهریار گرافیک
- ناشر: نشر اسپانه
- چاپ و صحافی: بهار آزادی
- چاپ اول: پائیز ۱۴۰۰
- شمارگان: ۱۰۰۰ جلد
- حق چاپ برای مولف محفوظ است.

ISBN:978-622-6391-29-0



گنجینه مهر و هنر

گنجینه مهر و هنر، نگاهی متفاوت و مهرورزانه است از دستان هنر آفرینانی که عمری صنعت، فرهنگ و هنر این سرزمین را ساخته و پاس داشته‌اند. دستانی که گرچه گذر زمان، شادابی و لطافت آن را به یغما برده، اما در پس این پیری و شکنندگی خطوط، زمزمه پختگی، استادی و خلاقیت را می‌شنویم که طنین شگفت‌انگیز دیگری را نیز معنا می‌بخشد. طنین دستانی که در طول سالیان دراز بیش از آنکه تنها دست باقی مانده باشند تبدیل به اندامی شده‌اند که گویی خود نیز معنای دیگری از شگفتی اثر هنرمند است. اندامی که همچون ابزاری بی‌بدیل درآمده تا خلق هیچ اثر هنری بی‌آن میسر نباشد. دستانی که خود به پدیده‌ای یگانه بدل گشته‌اند که گویی بر بند بند هر اثر نشانه خطوط کهنگی اثر، مهری گشته جدایی ناپذیر....

این نگاه با همه کم و کاست‌ها صادقانه تحفه‌ای است پیشکش همه دستان هنرآفرین و صنعتگران این مرز پرگهر.

لیلا نکویی



با ادای احترام و سپاس به هنرمند بزرگ و گرانقدر،

زنده یاد استاد محمد حسن عقیلی،

ستاره ای پرفروغ در عالم هنر و زندگی،
انسانی که راز جاودانگی را آموخته بود
و دستهایش تگیه گاه هنر و هنرمندان جوان بود.
روحش، جلوه هنر بود،
و تفکر و اندیشه اش به ذهن ها، رسم پرواز آموخت.
مهرش در عمق سینه ها جاری بود،
چرا که از جنس آب بود و زلال.
نگاهش به افق های دور می رسید
و جهانی سرشار از نور و روشنی و یکرنگی بود،
از راز هنرنقش سخن می راند،
و تاریکی را می زدود و رهایی و پویایی را بر جانها می فشاند.
از ایشان بسیار آموختم،
چرا که بزرگوار بود و بیدریغ می بخشید
و در به ثمر نشستن این اثر، از ابتدای راه، همراه و راهنمایم بود،
بی تردید بدون وجود گرانمایه ایشان، این مسیر هموار نمی بود.

لیلا نکویی

سپاس از :

جناب آقای دکتر احمد مردی

سرکار خانم بهار مشیری

سرکار خانم دکتر مهشید مشیری

سرکار خانم فرانک مشیری

سرکار خانم فهیمه آکوش (عقیلی)



فریدون مشیری

از دل و دیده، گرمی تر هم آیا هست؟
دست،

آری، ز دل و دیده گرمی تر: دست!
زین همه گوهر پیدا و نهان در تن و جان،
بی گمان دست گران قدرتر است.
هرچه حاصل کنی از دنیا، دستاوردست!
هرچه اسباب جهان باشد، در روی زمین،
دست دارد همه را زیر نگیں!
سلطنت را که شنیدست چنین؟!

شرف دست همین بس که نوشتن با اوست!

خوش ترین مایه ی دلبستگی من با اوست.

در فروبسته ترین دشواری، در گرانبارترین نومیدی،

بارها بر سر خود بانگ زدم: هیچت از نیست مخور خون جگر،

دست که هست!

بیستون را یاد آر، دستهایت را بسپار به کار،

کوه را چون پرگاه از سرراحت بردار!

وه چه نیروی شگفت انگیزیت،

دست هایی که به هم پیوسته ست!

به یقین، هرکه به هر جای درآید از پای

دست هایش بسته ست!

دست در دست کسی،

یعنی: پیوند دو جان!

دست در دست کسی،

یعنی: پیمان دو عشق!

دست در دست کسی داری اگر،

دانی، دست،

چه سخن ها که بیان می کند از دوست به دوست،

لحظه ای چند که از دست طبیب،

گرمی مهر به پیشانی بیمار رسد،

نوشداروی شفابخش تراز داروی اوست!

چون به رقص آیی و سرمست برافشانی دست،

پرچم شادی و شوق است که افراشته ای!

لشکر غم خورد از پرچم دست تو شکست!

دست، گنجینه ی مهر و هنر است:

خواه بر پرده ی ساز،

خواه در گردن دوست،

خواه بر چهره ی نقش،

خواه بر دنده ی چرخ،

خواه بر دسته ی داس،

خواه در یاری نابینایی

خواه در ساختن فردایی!

آنچه آتش به دلم می زند، اینک، هر دم سرنوشت بشرست،

داده با تلخی غمهای دگر دست به هم!

بار این درد و دریغ است که ما،

تیرهامان به هدف نیک رسیدست، ولی

دست هامان، نرسیدست به هم!!!

